



## سخنی از گذشته‌های آموزش عالی ایران

دکتر یوسف ثبوتی

دانشگاه تحصیلات تکمیلی علوم پایه زنجان  
و فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران

و معارف آن زمان داشت، می‌بایست از الگوها و مقررات آموزشی، مدیریتی، استخدامی، و مالی دانشگاه تهران گرفته‌برداری کند. این نحوه‌ی مدیریت بعد از ۲۰ سال به نوعی ایستایی انجامیده بود. مقررات انعطاف ناپذیر شده بودند و گونه‌ای کارمندسالاری حاکم شده بود. پیش‌کسوتان دهه‌های ۱۳۱۰ و ۲۰ هم پایه به سن گذاشته بودند و تن به نوآوری‌ها دادن برای‌شان آسان نبود.

در نیمه‌ی دوم دهه ۱۳۳۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰، سیاست سیاست‌گزاران وقت، بر این قرار می‌گیرد از نظام معمول و مرسوم دانشگاه تهران تا اندازه‌ای عدول شود. به طور مثال در دانشگاه تهران که خودم از دانش آموخته‌هایش هستم، اول مهر از دانشجو ثبت‌نام می‌شد آخر بهار از آن چیزی که یاد گرفته بود امتحان گرفته می‌شد. برای هر سال تحصیلی مجموعه‌ای درس تعریف شده بود. در امتحان نهایی اگر کسی این مجموعه درس‌ها را قبول می‌شد به سال بالاتر می‌رفت، و گرنه سال دیگر همان درس‌ها را تکرار می‌کرد. از سیستم ترمی و ارزیابی‌های دوره‌ای و میان مدت دانشجو خبری نبود. سیستم واحدی وجود نداشت که اگر دانشجو از یک درس قبول و از دیگری رد می‌شد، تنها درس رد شده را تکرار کند خبری نبود. مثال دیگر: در آیین‌نامه‌های دانشگاه‌ها پیش‌بینی شده بود ارتقای مدرس در مدارج علمی بر مبنای پژوهش باشد، ولی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ پژوهش به معنای عرضه کار نو نمی‌شد از اساتید دانشگاه انتظار داشت. زیرساخت و بالاتر از آن سنت‌اش نبود. بنابراین در عمل پژوهش تقلیل پیدا می‌کرد به یک نوشته. این نوشته ممکن بود جمع‌آوری درس‌نامه، ترجمه مطلبی از کتاب‌ها، یا نوشته‌های علمی-ترویجی در روزنامه‌ها و مجله‌های معمول و متعارف که مخاطب عام داشتند باشد. منظوم از کلمه‌ی ایستایی که به کار بردم این ویژگی‌هاست.

در سال‌های ۴۰-۱۳۳۹ دانشگاه شیراز به عنوان پایلوت انتخاب می‌شود که الگویی متفاوت با دانشگاه تهران و البته با دانشگاه‌های دیگر داشته باشد. الگوی آمریکایی تجویز می‌شود. الگوهای پیشین برگرفته از اروپا بودند. بعدها هم اکثر کشورهای اروپایی به این نتیجه رسیدند که الگوی آمریکایی بازدهی بهتری دارد، استاد و دانشجو را در نظام ترمی و واحدی بهتری می‌شود به طور دوره‌ای ارزیابی کرد و نقاط ضعف را اصلاح کرد. من شاهد سال‌های اولیه دانشگاه پهلوی شیراز بوده‌ام و خودم هم در ساخت و پرداخت آن دست داشته‌ام. یک گروه مشاوران از دانشگاه پنسیلوانیا در جانداختن الگوی جدید مشورت می‌دادند. نظام واحدی و ترمی و اینکه منابع درسی می‌تواند به زبان انگلیسی باشد و لازم نیست به محدود منابع فارسی و کهنه شده بسنده شود، از نوآوری‌های شیراز است.

دانشگاه تهران آیین‌نامه فوق لیسانس مصوب داشت. ولی اقلأ در دانشکده‌های علوم و فنی آن که من خبر دارم به طور جدی و مستمر اجرا نمی‌شد. به طور اتفاقی چند نفری دانشجو پذیرفته و فارغ‌التحصیل کرده بودند. من یکی از آنها هستم. درجه‌ی فوق لیسانس در ژئوفیزیک از دانشگاه تهران دارم در سال ۱۳۳۷. همراه با من دو نفر دیگر هم بودند اما در همین جا ختم شد و ادامه پیدا نکرد. توسعه‌ی تحصیلات تکمیلی باز توسط دانشگاه شیراز انجام گرفته است. به طور فعال در تمام رشته‌های علوم پایه و مهندسی در سال ۱۳۴۵ برنامه‌ی فوق‌لیسانس نوشته و دانشجو گرفته شده و از آن زمان به طور گسترده به اجرا گذاشته شده است. حتی کلمه‌ی تحصیلات تکمیلی ابداع آقای دکتر مکاره‌چیان است که در آن زمان استاد دانشکده کشاورزی و مسئول ایجاد دوره‌های فوق لیسانس در شیراز بود. پیش از ۱۳۴۵ چیزی به نام تحصیلات تکمیلی در ادبیات دانشگاهی و رسانه‌ای ایران دیده نمی‌شود.

تا دهه‌های ۱۳۳۰ و ۴۰ ایرانیانی در مجله‌های بین‌المللی مقاله چاپ کرده بودند اما کارشان مبتنی بر کرده‌های‌شان در خارج از کشور بود. از کارهای انجام گرفته در

اجازه می‌خواهم به اجمال خودم را معرفی کنم تا خوانندگان محترم مبنایی برای ارزیابی گفته‌هایم داشته باشند. من از سال ۱۳۲۹ با دانشگاه مأنوسم. بالا و پایین‌های زیادی دیده‌ام. شاهد پس‌رفت‌ها و پیشرفت‌ها بوده‌ام. دست اندرکار بوده‌ام، دانشجویی و معلمی کرده‌ام، پژوهشگر و موسس و برنامه‌نویس و مدیر بوده‌ام. کم و بیش هر چیزی را که از یک دانشگاهی می‌شود انتظار داشت من مرتکب شده‌ام. امروز می‌خواهم از برداشتم از تحول دانشگاه‌ها در ۷۰-۸۰ سال گذشته برای شما بزرگواران سخن بگویم.

دارالمعلمین که بعدها به دانش‌سرای عالی تغییر نام داد در ۱۲۹۸ و دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۴ تأسیس شده‌اند. بنیان‌گذاران دانشگاه تهران، به تعداد انگشتان دست، درس خوانده‌های اروپا بودند. با مبانی علوم و فنون جدید آشنا شده بودند و احیاناً بعضی از شگردهای مدیریتی دانشگاه‌های آن زمان اروپا را هم از دور نظاره کرده بودند. در مراجعت به کشور به آنها تکلیف شده بود در ایران هم دانشگاهی تأسیس کنند. حق بزرگی به گردن نسل‌های اول تحصیل کرده‌های دانشگاهی کشور دارند، از جمله خود من که از نسل دوم و سوم دانشگاه دیده‌های این کشورم. از این بزرگواران بسیار آموخته‌ام. ولی ببینیم این مؤسسین اولیه در چه شرایطی بودند. تعدادشان اندک بود. آن‌چه را که می‌خواستند به وجود بیاورند برای کشور و جامعه، نو و بی‌سابقه بود. تجربه و زیرساختی برایش فراهم نبود. اگر دانشگاه را جای یادگرفتن و یاد دادن تعریف کنیم، این یادگرفتن و یاد دادن از منابع یاد دانی و یادگرفتنی مثل کتاب و مجله و آزمایشگاه، و با گپ و گفت و مباحثه با افراد صاحب‌نظر بدست می‌آید. تجسم کنید در سال‌های حول و حوش ۱۳۱۴، چند کتاب علمی بروز می‌شد از بازار تهران یا از خارج خرید و به کشور آورد، چند مجله علمی و خارجی می‌شد آویخته شد، چند نفر صاحب‌نظر در علوم و فنون نوظهور می‌شد پیدا کرد و نشست و با هم گفت و شنود داشت. طبیعی است در آن شرایط هم و غم بنیان‌گذاران اولیه دانشگاه محدود به یاد دادن آن چیزی باشد که خودشان در بیرون از کشور آموخته بودند و به شاگردان خود می‌آموختند. در آن زمان نمی‌شد و انصاف نبود انتظار داشت استاد دانشگاه بتواند پژوهش کند. ارتباطات محدود می‌شد به این که شخص یکی از اساتید خارج از کشور خود را از زمان تحصیلش بشناسد و نامه‌ای بنویسد و سؤال و نظری مطرح کند، این نامه یک ماه در راه باشد و اگر جواب داده شد یک ماه دیگر برگردد تا آن زمان مسئله فراموش شده و از ذهن کسی که سؤال و نظر را مطرح کرده پاک شده است. مسافرت زمینی و هوایی به سهولت و وسعتی که امروز فراهم است در اختیار همگان نبود. مسافرت بسیار کم، گران، و برای افراد انگشت شمار می‌توانست فراهم باشد. بنابراین در آن زمان در تاریخ دانشگاه‌های کشور نباید دنبال پژوهش قابل عرضه در سطح بین‌المللی گشت.

بیست سال بعد در دهه ۱۳۳۰ کمی شرایط بهبود می‌یابد. تعداد دانش آموخته‌های دانشگاهی زیاد می‌شود، تعداد کسانی که از خارج برگشته‌اند و به دنبال شغل دانشگاهی‌اند بیشتر می‌شود، مسافرت‌ها راحت‌تر و فراوان‌تر، منابع تحقیقی فراهم‌تر و ارزان‌تر می‌شود. سیاست‌گزاران کشور به صرافت می‌افتند در نظام دانشگاهی کشور گونه‌ای نوآوری کنند.

دومین دانشگاه ایران، دانشگاه تبریز است که در ۱۳۲۴ توسط دولت مستعجل فرقه دموکرات آذربایجان تأسیس می‌شود و ادامه می‌یابد. سومین، دانشگاه شیراز است که از ارتقاء یک دانشکده پزشکی در نیمه‌ی دوم دهه ۱۳۳۰ بوجود می‌آید، دانشگاه مشهد در اوایل ۱۳۴۰، و دانشگاه اصفهان یکی دو سال بعد تأسیس می‌شوند. اینها تعداد دانشگاه‌های آن سال‌ها هستند. تا پایان سال ۱۳۴۶ وزارت علمی بوجود نداشت. هر مرکز آموزش عالی نوپدید، برابر قانونی که وزارت فرهنگ

ایران به جرأت می‌توانم بگویم مقاله‌ی تحقیقی فقط از سال‌های ۱۳۴۰ به بعد در مجلات بین‌المللی می‌شود پیدا کرد، و اولین‌های آنها از دانشگاه شیرازند. چند سال بعد دانشگاه شریف، آریامهر آن زمان، کمابیش با همین سیاست که الگویی، جز از الگوی دانشگاه تهران داشته باشد دایر می‌شود. آنها الگوی خود را به گمانم از ام‌آی‌تی اقتباس کردند، با این تفاوت که مشاوران خارجی نداشتند و به همین جهت هم این که درس و منابع درسی به زبان انگلیسی هم می‌تواند باشد، در دانشگاه شریف تأکید نشده است. هنوز هم که هنوز است، در دانشگاه شیراز استفاده از زبان خارجی برای تدریس و تحقیق بسیار گسترده‌تر از هر دانشگاه دیگری است.

پژوهش‌های دهه‌های ۱۳۴۰ و ۵۰ یک ویژگی دارد؛ اعضای هیئت علمی کاری را که انجام می‌دهند دنباله‌ی کارها و رساله‌هایی است که در خارج از کشور یاد گرفته‌اند و در داخل ادامه می‌دهند. انصافاً کاری هم جز این نمی‌توانستند بکنند. عده و عده پژوهشگران در داخل کشور به اندازه‌ای نبود که بتوانند نظر و مسئله جدید بیافرینند. لازم بود از روی سرمشقی که در خارج یاد گرفته بودند مشق بنویسند. این وضع به مدت تقریباً ۲۰ سال ادامه می‌یابد. در اوایل دهه‌ی ۱۳۷۰ جهش محسوسی در پژوهش‌های کشور دیده می‌شود. مشق نویسی از روی سرمشق دیگران به تدریج کنار گذاشته می‌شود. به مرحله‌ای

می‌رسیم که استادان شاغل در دانشگاه‌های کشور در حد خودشان مسئله طرح می‌کنند. مسئله‌هایی که مورد توجه جامعه‌ی جهانی قرار بگیرد. این مرحله را من دوره‌ی جدیدی از بلوغ پژوهش در کشور می‌دانم و بسیار مبارک و مغتنم می‌شمارم. ولی "مهلتی بایستی تا خون شیر شد". پژوهش‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ تا ۸۰ اکثراً نظری هستند. پژوهش تجربی و آزمایشگاهی در میان آنها کمتر دیده می‌شود. وارد دهه ۸۰ می‌شویم، به نظرم این کم بود نیز به آرامی رفع می‌شود. پژوهش تجربی هم بتدریج در کشور پیا می‌گیرد. لازمه‌ی کار آزمایشگاهی داشتن زیرساخت فنی و تکنولوژیک نه تنها در دانشگاه بلکه در کشور است و داشتن اسباب دقیق و داشتن کارگاه‌هایی ست که معنی کلمه‌ی دقیق را بفهمند. چنین چیزی در صنعت، فرهنگ و اصولاً در جامعه ۷۰-۸۰ سال پیش ایران وجود نداشت. معارف سنتی‌مان همیشه صورت کیفی داشته‌اند و دارند. کمتر حوصله داشته‌ایم به کمیّت بپردازیم، چه برسد که از اندازه‌گیری و اندازه‌گیری دقیق صحبت کنیم، میلی‌متر و دهم میلی‌متر و میکرون و میلی‌ثانیه و این چیزها را بفهمیم و به حساب بیاوریم. آموختن و به کار بستن وسیع این نکات در جامعه وقت لازم داشته است. به نظرم این مانع ذهنی و فرهنگی را هم پشت سر می‌گذاریم. این آخرین مرحله‌ای است که من در پژوهش کشورمان می‌بینیم و روی هم‌رفته به روندی که دانشگاه‌های

ما در آموزش و پژوهش در پیش دارند، بسیار خوش‌بین هستم. باور ندارم نسل جوان ما در مقایسه با گذشتگان‌ش کار کم و کم کیفیت انجام می‌دهد. اقل در مورد علوم جدید جوانان را بسیار برنا و توانا می‌بینم.

یک نکته را نباید فراموش کنیم دانشگاه در کشور ما هنوز نوباست. تعداد دانشگاهیان هنوز نسبت به جمعیت هشتاد و چند میلیونی بسیار اندک است. دانشگاه‌ها از تلاطم‌های جامعه تأثیر می‌پذیرند. اگر جامعه آرام باشد، دانشگاه‌ها هم آرامند. اگر در جامعه ناآرامی و تلاطم

باشد، به دانشگاه هم کشیده می‌شود.

تلاطم‌های اجتماعی و مدیریتی تمرکز

ذهنی و تداوم کار را از بین می‌برد.

بسیاری از مشکلات دانشگاه‌ها ناشی

از همین، کشیده شدن تلاطم‌های

اجتماعی و مدیریتی به دانشگاه‌هاست.

هر کدام از شما بزرگان و صاحبان

نفوذ کلام در این جمع و خارج از آن

اگر بتواند برای این عارضه چاره‌ای

بیاندیشید خدمت بزرگی به آموزش

عالی کشور کرده است.

دانشگاه‌ها به خاطر دو ویژگی

محیط‌های آنتی‌سپتیک و خود پالا

هستند. نخست آن که گردش‌های

مالی صدهزار میلیاردی و فرصت‌های

راتنی بزرگ در دانشگاه‌ها نیست تا

کسی وسوسه شود و نادرستی کند.

دانشگاهی به اجبار هم شده باید

درست کار باشد و هست. ویژگی

دوم و بسیار مهم تر از ویژگی نخست

حضور خیل عظیم دانشجویان جوان

ایدآلیست و کمال جوست. دانشجو

ساده لوح است. چیزی برای از دست دادن ندارد. کج راه‌ها را می‌بیند و نقد

می‌کند. بنابراین همه دانشگاه را اعم از مدیر و کارمند و استاد، بدون این که

خود یا دیگران بدانند، بدنبال می‌کشد. وادار می‌کند درست و پرهیزکار بمانند

و می‌مانند. من بر این باورم قشر جوان علی‌العموم و بخش دانشجویی آن

علی‌الخصوص، یا تقواترین بخش هر جامعه و نیز جامعه ماست. صلاح و

نجاح‌مان را باید در فرصت دادن به آنها و تباها نکردن شان بجوییم و ناچار

خواهیم بود دیر یا زود چنین کاری را بکنیم.

در دانشگاه‌ها عیب‌هایی هم داریم: مثلاً مقاله شماری، بدون توجه به محتوای

مقاله؛ یا جعل و سرقت مقاله، اما من اینها را بزرگ نمی‌بینم. بر این باورم و

دیدم‌ه که دانشگاه‌ها به خاطر همان آنتی‌سپتیک بودن خودشان را می‌پالایند.

ویروس‌های مزاحم در محیط آنتی‌سپتیک مجال عرض اندام ندارند. مدت کوتاهی

میکرب سرماخوردگی مزاحم‌اند ولی مالا پس زده می‌شوند. خیلی نگران نباشیم

یکی مقاله به نام دیگری بنویسد یا دیگری ارتقا به ناحق بگیرد. اینها در مقابل

کارهای درستی که در دانشگاه‌ها انجام می‌گیرد بسیار اندک‌اند. محیط آکادمیک به

“

**دانشگاه‌ها به خاطر دو ویژگی  
محیط‌های آنتی‌سپتیک و خود پالا  
هستند. نخست آن که گردش‌های  
مالی صدهزار میلیاردی و  
فرصت‌های راتنی بزرگ در  
دانشگاه‌ها نیست تا کسی وسوسه  
شود و نادرستی کند. دانشگاهی  
به اجبار هم شده باید درست کار  
باشد و هست. ویژگی دوم و بسیار  
مهم تر از ویژگی نخست حضور  
خیل عظیم دانشجویان جوان  
ایدآلیست و کمال جوست.**

هر حال خودش را می‌پالاید. به عرایض خاتمه می‌دهم و از حوصله‌ای که فرمودید سپاس‌گزارم. ■